

یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

حافظ « غزلیات

طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف

گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف

طرف کرم ز کس نیست این دل پر امید من

گر چه سخن همی برد قصه من به هر طرف

از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد

وہ کہ در این خیال کج عمر عزیز شد تلف

ابروی دوست کی شود دستکش خیال من

کس نزده‌ست از این کمان تیر مراد بر هدف

چند به ناز پرورم مهر بتان سنگدل

یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف

من به خیال زاهدی گوشه‌نشین و طرفه آنک

مغیچه‌ای ز هر طرف می‌زندم به چنگ و دف

بی خبرند زاهدان نقش بخوان ولاتقل

مست ریاست محتسب باده بده ولاتخف

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می‌خورد

پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق

بدرقه رعت شود همت شحنه نجف

